

مجلس پنجم: انهدام ارزش‌های اسلامی تحت عنوان تمدن و پیشرفت

نیمه شعبان ۱۴۱۵ هـ. ق

مشهد مقدس

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

روایتی عجیب از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راجع به کسب علم

در روایت است که:

در وقتی که جبرئیل خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود، مردی خدمت پیغمبر نشست.

جبرئیل به حضرت عرض کرد: یا رسول الله! این مرد تا قبل از نماز دیگر از دنیا می‌رود. پیغمبر به آن مرد خبر دادند که: «جبرئیل حاضر است و چنین خبر داده که تو تا قبل از نماز دیگر از دنیا می‌روی.»

عرض کرد: یا رسول الله! خُب من در این فرصت کوتاه به چه عملی مشغول باشم که از همه کارها بهتر است؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به علم مشغول باش!» فقط همین، تمام شد! و قبل از اینکه نماز دیگر برپا شود و پیغمبر برای نماز به مسجد بیایند، او از دنیا رفت.

علم نور است و روشن کننده عمل

از همین یک روایت خیلی از مطالب به دست می‌آید، از اینجا به دست می‌آید که هر عملی

انسان انجام بدهد، گرچه در اعلیٰ درجه از ایتقان و استحکام باشد، اگر بدون علم باشد، فایده ندارد؛ علم نور است و روشن کننده عمل است. عمل انسان هرچند زیاد باشد، اما بدون علم، فایده ندارد و انسان را به جایی نمی‌رساند و برای انسان جز وبال و سنگینی نتیجه‌ای ندارد. آقایان محترمی که از اعزّه رفقا و از اَحِبّه هستند و امروز می‌خواهند به این لباس رسول اللّه ملبّس بشوند؛ خُب این مسئله، مسئله مهمی است که ملبّس شدن به لباس یعنی چه؟ متعهد شدن به وظیفه پاسداری از قرآن و سنت پیغمبر و از مکتب تشیّع و از حیات و سیره امام زمان که امروز همه به برکت میلاد آن حضرت مفتخریم.

مشاغل و کارها و راه‌های مختلفی که انسان بخواهد برای استفاده از دنیا پیش بگیرد، خیلی زیاد است؛ چرا ما بایستی در همه این مشاغل، شغل علم را انتخاب کنیم و دنبال علم برویم؟ و آیا متوجه مسئولیتش هستیم یا نه؟ معنای پاسداری از قرآن و مکتب تشیّع چیست؟ کاری که انسان برای ظهور حضرت می‌کند و مقدمه ظهور حضرت است، چه کاری است؟ انتظار فرج که از بهترین ثوابات است، یعنی چه؟

اینها مسائل مهمی است، خیلی مهم است! و ما حتماً باید متوجه این خصوصیات باشیم که خدای ناکرده در مسیری واقع نباشیم که ضد راه امام زمان است؛ لفظاً بگوییم امام زمان ولی عملاً با اعمال و کارهای روزمره خود، خود را از آن حضرت دور کرده باشیم.

قرآن کتابی است ثابت؛ سنت پیغمبر، ثابت؛ امام‌های دوازده‌گانه دارای عصمت‌اند؛ اینها مسائل خیلی مهمی است، عصمت مسئله خیلی مهمی است!^۱ تقریباً هزار و سیصد سال از تولد حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه می‌گذرد و این امام زنده را ما به عنوان امام، زنده نگه داشتیم و اعتقاد داریم و با او عشق‌بازی می‌کنیم و دل‌بستگی داریم؛ معنای این چیست؟ همه گروه‌ها و طوائف برای خود امامی اتخاذ کردند و آن امام هم از دنیا رفت، چرا ما گروه شیعیان قائل به این امام زنده هستیم؟ این امام زنده اثرش چیست؟ خاصیتش چیست؟ چرا ما دست بر نمی‌داریم و باز هم می‌گوییم: «امام زنده»؟! خُب مثل سایر افسانه‌هایی که در دنیا آمد و رفت، ما هم او را کنار بگذاریم و بیاییم برای خودمان امام زنده دیگری انتخاب کنیم؛ چرا دوازده امامی هستیم؟ چرا اثناعشری هستیم؟ آیا این مسائل، مسائل سطحی و اعتباری است، یا مسائل عمیق ریشه‌ای و حق است و شیعه بر اساس آن مکتب درست کرده و بر اساس این مکتب پافشاری کرده و می‌کند؟

الآن فقط شیعه در دنیا مورد تهاجم است، چون می‌گوید: حق!

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به /امام شناسی، ج ۱، ص ۵.

شیعه زندان‌ها کشیده، بالای دارها رفته، شکنجه‌ها دیده است، بدن‌های زنده آنها را در زیر جرزها چیدند و روی آن عمارت ساختند و بالا رفتند، در قعر زندان‌های نمناک در جنب دجله بغداد، سالیانی را گذراندند که در آن زندان‌ها روز را از شب تشخیص نمی‌دادند، و آب در ته این زندان‌ها به طوری بود که با فضولات آنها مخلوط می‌شد و آب برای وضو نداشتند؛ چرا؟ برای اینکه شیعه می‌گوید: «حق!» فقط به همین خاطر است و غیر از این چیزی نیست! شیعه می‌گوید: حقی هست و حق، حق است و غیر حق، باطل؛ و انسان بر اساس طرفداری از حق، هر جایی را که می‌بیند با آن حق زاویه پیدا کرده و نوسان دارد، تبعیت نمی‌کند. همین؛ غیر از این که چیزی نیست! و الآن هم که فقط گروه شیعه در دنیا مورد حمله و تهاجم هستند، به همین دلیل است که شیعه می‌گویند: «حق!»

عدم ترس استعمار از دُول اسلامی غیر شیعه

ولی سایر فرّاق اسلام، حق نمی‌گویند؛ هر کسی که بیاید و زمامداری کند، او را اولی‌الأمر و واجب‌الطاعة می‌دانند!^۱ و در فتوای فقهایشان هم هست:

شما نمی‌توانید مخالفت کنید و به آنها ایراد کنید، گناهشان مال خودشان است و ثواب اطاعتی که شما از آنها می‌کنید، مال شما است.^۲

و لذا اصلاً دُول کفر و استعمار نسبت به آن دُول اسلامی غیر شیعه ترس و باکی ندارند؛ یک حاکم از خودشان بر سر آنها می‌گمارند و تمام سرمایه‌های آنها را می‌برند؛ چون موافق مرام و مسلک خود آنها است.

آنها از شیعه ترس دارند که می‌گوید: حق! و این حق، مسئله خیلی مهمی است که هر وقت مطلبی را ببینند که با آن حق معارضه دارد، در صدد قیام و اقدام برمی‌آیند؛ و کار آن دول استعماری هم که جز خیانت چیزی نیست، آنها که نمی‌آیند خودشان را متحقّق به حق کنند، نمی‌آیند در برابر حق تسلیم باشند، نمی‌آیند خضوع و خشوع پیدا کنند، نمی‌آیند سلامت نفس پیدا کنند تا با اینها بتوانند بسازند.

بنابراین، دُول شیعه اصلاً نمی‌توانند با آنها آشتی کنند؛ چون اینها حق‌اند و آنها باطل. بنابراین آنها دست از شیطنت خود بر نمی‌دارند آیا ما کان^۳؛ در اینجا شیعه هم باید بیدار باشد و دست از

^۱ رجوع شود به امام شناسی، ج ۲، ص ۱۲۸.

^۲ السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۱۵۹؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۲۰، ص ۲۷۸.

^۳ یعنی: به هر شکلی که باشد. (محقّق)

حَقِّش بر ندارد آیا ما کان. و الاً اگر بنا بشود هر روز رنگی از مذهب خود را ببازد و تسلیم آنها بشود، و آنها هم قدم به قدم بیایند جلو؛ خُب دیگر برای اسلام و برای قرآن و برای تشیع، هیچ نمی ماند، نه تنها رسم و واقعیت، بلکه اسم هم نمی ماند، حقیقتی هم نمی ماند؛ و این خلاف نظر امام زمان است!

ما با اعمال خودمان امام زمان را کنار زده ایم

آن امام زمانی که ما معتقدیم و همه معتقدند و در دعاها برای تعجیل آن حضرت دعا می کنند، آن امام زمانی است که متحقّق به حق است. اگر الآن ما متحقّق به حق باشیم، واللّه همین الآن ظهور می کند؛ ولی ما با این اعمال خودمان او را کنار می زنیم و از صحنه خارج می کنیم، و اگر هم ظهور کند هزار ایراد بر کارهای او می گیریم و او را شخص لایق حکومت و زمامداری نمی دانیم! و او را با فرمول های اصولی و اجتهادی در برابر احکام غیبیه او، محکوم می کنیم! چون زمینه کلی برای ظهور او آماده نیست، و ما او را نمی پذیریم و رد می کنیم؛ او هم با التماس ما ظهور نمی کند و دنبال ما نمی گردد. بدانید که او عزیز است به عزّت خدائی:

﴿وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

حالا ما واقعاً دنبال امام زمان می گردیم یا نه بر طبق اصل تعبد و تقلید از نیاکان و اجداد [از ایشان پیروی می کنیم]؟! اگر این دوّمی باشد که خیلی اهمیّت ندارد، ما اگر شیعه هم نشویم و سنّی باشیم، اگر مسلمان هم نشویم و یهودی و نصرانی باشیم، زیاد تفاوتی ندارد؛ زیرا که آراء و مذاهب، مختلف است و هرکسی چیزی را می گیرد و دنبال آن می رود و با آن اُنس دارد و سرگرم است. و اگر بنای تحقّق به حق نباشد، ما چه داعی داریم که بر خصوص این امام زمان بایستیم؟ شب نیمه شعبان غسل کنیم، تا به صبح بیداری بکشیم، عبادت کنیم، به کارها و سنّت مشغول باشیم، و بر میلاد او خوشحالی کنیم، و بر فرج او انتظار داشته باشیم، و انتظار فرج را اعظم از ثوابت بدانیم؛ اینها برای چیست؟ اینها برای تحقّق به حق است، و غیر از تحقّق به حق هیچ نیست.

لزوم رواج لغات قرآن در زندگی مسلمانان

اگر ما از قرآن دور باشیم، امام زمان از ما دور است! همه آیات قرآن حجّت است، و برای زمانی دون زمانی نیست، ما همیشه باید با قرآن آشنا باشیم، باید قرآن را حفظ کنیم، باید با قرآن سر و کار

^۱ سوره منافقون (۶۳) آیه ۸. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۲۷:

«عزّت اختصاص به خدا و رسول خدا و مؤمنین دارد، و لیکن منافقین نمی دانند.»

داشته باشیم، باید به معانی قرآن آشنا باشیم، لغات قرآن باید در زندگی ما رواج داشته باشد! لفظِ جمعه و جماعت و اجتماع و جمعیت و مجمع و مجتمع و جامع، اینها الفاظی است که باید در لفظ و کلام ما دائر باشد؛ چرا؟ برای اینکه ما «جمعه» داریم، نه آدینه! جمعه یعنی: یَوْمٌ یَجْتَمِعُ فِيهِ النَّاسُ لِلصَّلَاةِ الْجُمُعَةِ وَ يَخْطُبُ الْحَطِيبُ وَ يُصَلِّي الصَّلَاةَ رَكَعَتَيْنِ. پیغمبر این را یَوْمُ الْجُمُعَةِ نامیدند. قبل از رسول خدا روز جمعه را یَوْمُ الْعَرُوبَةِ می گفتند. وقتی که آیات قرآن نازل شد، و نماز جمعه در جمعه نازل شد، و لازم شد که مردم در روز جمعه اجتماع واحدی کنند، لفظِ عروبه به یَوْمُ الْجُمُعَةِ برگشت. ^۱ الآن تمام دُولِ مسلمین دنیا روز جمعه را یَوْمُ الْجُمُعَةِ می گویند، و دیگر هیچ کس یَوْمُ الْعَرُوبَةِ استعمال نمی کند، آن تمام شد. ما باید این لفظ را بگیریم و باید لفظ جامع و اجتماع در لفظ ما باشد و تغییری ندهیم؛ چون با تغییر دادن خیلی ضرر می کنیم.

آستان قدس رضوی بنیادی دارد به نام: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی. خُب عزیز من، بنیاد پژوهش ها یعنی چه؟! چه ایرادی داشت که به جای این بگذاری: مجتمع تحقیقات اسلامی؟! چرا مجتمع را برداشتی؟! چرا لفظ تحقیقات را برداشتی؟! پژوهش یعنی چه؟! اینها خودشان نمی فهمند چه بلایی به سر خودشان می آورند؛ ولی من می بینم که اینها سیاست زننده و تند و خشن و از جا برکننده و ویران کننده استعمار است!

فرهنگستان رضاخان شروع کرد به تغییر لغات عربی به فارسی

آقا جان! آن گلاستون که گفت: «تا قرآن روی زمین باشد، ما بر سرزمین های مسلمان نشین غلبه پیدا نمی کنیم!» این همان حرف است که امروز پیاده می شود. چهل سال پیش هم همین طور بود، پنجاه سال پیش هم همین طور بود، سیاست کلیه که آمد در ایران و این دانشکده ادبیات و امثال اینها را تأسیس کرد و رضاخان فرهنگستان درست کرد و شروع کردند به تغییر لغات عربی به لغات فارسی، برای همین جهت بود که لفظ جمعه برداشته بشود، لفظ اجتماع برداشته بشود، تحقیقات برداشته بشود و به جای تحقیقات، پژوهش بیاید، به جای مجتمع یا اجتماع یا مجمع، بنیاد بیاید. ^۲

ما از قرآن چه ضرری دیدیم که می خواهیم خودمان را با دست خودمان از قرآن دور کنیم؟! مدام بگوییم به نام قرآن، به نام قرآن؛ اما عملاً می زنیم بر سر قرآن!

^۱ رجوع شود به /امام شناسی، ج ۹، ص ۲۰۴.

^۲ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به /امام شناسی، ج ۶، ص ۱۷۷؛ رساله نوین، ص ۹۰.

ماه‌های اسلامی طبق آیه قرآن، دوازده ماه قمری است

آخر یعنی چه؟! لفظ رمضان مگر در قرآن نیست؟! (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ)،^۱ (إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ).^۲ ماه‌ها و سال‌های اسلامی، ماه‌های قمری است، دوازده ماه قمری است؛ سال اسلامی، رمضان و شوال و ذوالقعدة و ذوالحجّه و محرّم و صفر و... است. چرا ما باید اینها را تبدیل به اردیبهشت و خرداد و تیر ماه و... بکنیم که سال‌های مجوسی و سال‌های اوستایی است؟! چرا ما ماه‌های قمری را برداریم و به جایش اردیبهشت و خرداد بگذاریم؟! چرا سال قمری را برداریم و به جایش سال شمسی بگذاریم؟! عزیز من! منظور قشنگ بودن اردیبهشت و خرداد و... نبود، آن کسی که این حرف‌ها را در میان ما آورد، خیلی بیدار بود!

این رساله‌نویس را که حقیر درباره سَنوات شمسی و عدم اعتبار آن از نقطه نظر اسلام و بنای اسلام بر ماه‌های قمری نوشتم، مطالعه می‌کنید یا نه؟ کدام کسی است که مطالعه بکند و بتواند به یک حرفش اشکال کند؟! این قرآن است که می‌گوید: مسلمان‌ها! باید ماه‌هایتان را ماه‌های قمری بگذارید؛ و الا می‌خورندتان و می‌بلعندتان! خیلی خیلی روشن! کما اینکه بلعیده‌اند و نمی‌فهمیم چطور بلعیدند!

اعتراض مرحوم مدرس به تبدیل ماه‌ها و سال‌های قمری به شمسی در مجلس

مرحوم مدرس - رحمة الله عليه - را در روز بیست و هفتم ماه رمضان در تشریح زهر دادند و بعد هم عمامه‌اش را بر گردنش پیچیدند و خفه‌اش کردند. مرحوم مدرس مرد زنده، با فهم، با ادراک، عارف به سیاست انگلستان، عارف به سیاست دُول کفر، مردی بود که به دنیا متوجه نبود، گول نخورد و تا آخر هم گول نخورد.

ایشان در مجلسی که خواستند ماه‌های اسلامی را به ماه‌های اردیبهشت و اینها برگردانند، اعتراض کرد. تقی‌زاده که از همان فراماسون‌های معروف و مشهور و از همان مَلاعینی بود که فتوای به دار کشیدن شیخ فضل‌الله نوری را امضاء کرد، و قاضی محکمه: شیخ ابراهیم زنجانی هم حکم کرد و شیخ فضل‌الله را به دار کشیدند. آن مرد عالم، مجتهد، عادل، مرجع تقلید وقت؛ شیخ فضل‌الله نوری عالم عادی نبود، مرجع بود!

پدر من گفت:

من که تحصیلاتم در نجف و سامراء و کربلا تمام شد و آمدم طهران، یک روز به پدرم مرحوم

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵.

^۲ سوره توبه (۹) آیه ۳۶.

آقا سید ابراهیم گفتیم: در طهران کسی هست که من بروم از درس او هم استفاده کنم؟ خُب، به کارهای علمی که مشغول هستیم، یک درسی هم برویم. پدرم به من گفت: «برو درس شیخ (شیخ فضل الله)». این حرف برای من گران آمد که ما که در آنجاها اساتیدی مثل آقا میرزا محمدتقی شیرازی و امثال اینها را طی کردیم و از شاگردان او بودیم، حالا پدر من می گوید: برو درس شیخ! این شیخ مثلاً چه فضلی دارد که پدر من می گوید؟! تعجباً رفتم؛ ولی در اطاق درس ننشستم، بیرون نشستم که یک درس او را گوش کنم و ببینم که ایشان چه قسم وارد بحث می شود، و خلاصه اگر پسندیدم بروم، و اگر نه... ایشان قسم می خورد که چنان وارد مبحث شد و چنان خروج از مبحث پیدا کرد که تحقیقاً از هیچ یک از اعظام و مراجع نجف و کربلا کمتر نبود.

آنهايي ماه‌های قمری را تغییر دادند که حکم به اعدام شیخ فضل الله کردند

آن وقت آمدند و به همین تبلیغات دست زدند و شیخ فضل الله را دار زدند، و همین آقای تقی زاده که ماه‌ها را به ماه‌های فلان برگرداند، حکم به دار زدن او کرد و تمام شد؛ و همین طور مردم هم می گفتند: حالا یک شیخی بوده و خلاف مصلحت وقت عمل می کرده، او را به دار زدند! و به طوری شیخ فضل الله را در افکار عمومی، مرد عامی و کم اهمیت جلوه دادند که تاریخ‌های مشروطیت در این باره نوشتند؛ و خلاصه شیخ را یک مرد خائن و کم فهم و خودخواه جلوه دادند!

یک روز در زمان سابق، من به یکی از کتابخانه‌های طهران رفته بودم که کتاب بخرم، بعضی از اساتید دانشگاه هم آنجا بودند و دیدند که من دارم شیخ را تقویت می کنم؛ اینها تعجب می کردند و می گفتند: «واقعاً شما درباره شیخ چنین هستید؟ شیخ را خائن نمی دانید؟ این دم و دستگاه و این خونریزی‌هایی که به عنوان مشروطیت، و بعد به عنوان مخالفت و... شد، برای شخصیت شیخ نبود؟! اصلاً تعجب می کردند که کسی این طوری پیدا بشود!

ولی شیخ را به دار زدند! همین تقی زاده که تمام سیاست امور در دست او بود، بعد از آن تلگراف مهم دویست کلمه‌ای که مرحوم آخوند ملا محمدکاظم خراسانی به انشاء مرحوم نائینی، به طهران زد که: «باید این کسانی که آمدند و این جنایات را کردند، تبعید بشوند!»^۱ علی کل

^۱ متن اعلامیه به نقل از *اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی زاده*، ایرج افشار، ص ۲۰۷: «مقام منیع نیابت سلطنت عظاما، حضرات حجج اسلام دامت برکاتهم، مجلس محترم ملی، کابینه وزارت، سرداران اعظم:

چون ضدیت مسلک سید حسن تقی زاده - که جداً تعقیب نموده است - با اسلامیت مملکت و

تقدیر، تقی‌زاده دید دیگر طوری است که نمی‌تواند در ایران بماند، فرار کرد و به ترکیه رفت.

نامه ادوارد براون به آخوند خراسانی

الآن در مجله یادگار (نویسنده: عباس اقبال آشتیانی) در تاریخ ضبط است که: در همان وقت ادوارد براون از کمبریج، یک کاغذ خیلی مفصل برای آخوند ملا محمد کاظم خراسانی به نجف می‌فرستد که:

مردم قیام کردند، ولی الآن حیف است وجود تقی‌زاده در ایران نباشد و در آنجا تنها بسر ببرد؛ من از حضرت عالی تقاضا دارم که دستور بفرمایید که بتواند به مقر خود برگردد و به کارهای خود مشغول بشود!^۱

در آن وقت تقی‌زاده یک آدم مثلاً ملی و خوش فهم و غیور و پرکار حساب می‌شد؛ اما بعد که حکومت را در دست گرفتند، همه مخالفین را محو و نابود ساختند.

شهادت مدرس در بیست و هفتم ماه رمضان با زبان روزه

مدرس را در بیست و هفتم ماه رمضان یک هزار و سیصد و پنجاه و شش هجری قمری بعد

قوانین شریعت مقدسه، بر خود داعیان ثابت، و از مکنونات فاسده اش علناً پرده برداشته است؛ لذا از عضویت مجلس مقدس ملی و قابلیت امانت نوعیه لازمه آن مقام منیع بالکلیه خارج، و قانوناً و شرعاً منعزل است.

منعش از دخول در مجلس ملی و مداخله در امور مملکت و ملت بر عموم آقایان علماء اعلام و اولیاء امور و امناء دارالشورای کبری و قاطبه امرا و سرداران عظام و آحاد عساکر معظمه ملیه و طبقات ملت ایران - ایده‌م الله بنصره العزیز - واجب، و تبعیدش از مملکت ایران فوراً لازم، و اندک مسامحه و تهاون حرام و دشمنی با صاحب شریعت علیه السلام.

به جای او امین دین پرست و وطن پرور و ملت خواه صحیح المسلك انتخاب فرموده، او را مفسد و فاسد مملکت شناسند. و به ملت غیور آذربایجان و سایر انجمن‌های ایالتی و ولایتی هم این حکم الهی عز اسمه را اخطار فرمایند. و هر کس از او همراهی کند در همین حکم است.

و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم، و بجمیع ما رقم.

قد صدر الحکم من الأحقر عبدالله مازندرانی،

و قدر صدر الحکم من الأحقر الجانی محمد کاظم خراسانی بذلک»

^۱ مجله یادگار، سال اول، شماره ۲، مهر ۱۳۲۳ ه. ش.

از ده سال تبعید در خوف، در تُرشیز (کاشمر امروزی) آوردند و چند روزی نگه داشتند و در همان جا زهر دادند. مرحوم مدرّس به آن کسانی که مأمور قتل او بودند گفت: «صبر کنید من به آفتاب نگاه کنم و ببینم شما که می‌گویید این قندآب را من بخورم، آیا آفتاب غروب کرده تا من روزه‌ام را بخورم یا نه؟» گفتند: «آقا چشمت ضعیف است، آفتاب غروب کرده است!» پرده را کنار زدند، دید آفتاب غروب نکرده است. گفتند: «نه آقا، حتماً باید بخوری! حتماً و حتماً!» ایشان آن زهر را خورد ولی زهر اثر نکرد! چند نفر از این گردن‌کلفت‌ها، سروان بیگلر بیگی، میرزا محمد آدمکش معروف ترشیز، و چند نفر دیگر برخاستند و به جان سید افتادند، عمامه‌اش را برگردنش پیچیدند و خفه‌اش کردند، و همان شب بردند سر تپه و دفنش کردند. این وضع کشتن او بود. مدرّس در ماه رمضان، یک ماه روزه گرفته بود. و در این ماه آخر هم چون با زبان روزه در زندان خوف بود و از غذای زندان نمی‌خورد، با نان و ماست شب‌ها روزه می‌گرفت! ولی اینها در این مجله هیچ اسمی از رمضان و از روزه و از بیست و هفت رمضان نیاوردند، از یک هزار و سیصد و پنجاه و شش قمری نیاوردند! در مجله دارد که: «در دهم آذرماه یک هزار و سیصد و شانزده!» آیا اینها عنوان مخالفت با رمضان نیست؟! اینها از بیخ زدن قرآن نیست؟! قرآن که می‌گوید: **(إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ)**، همین معنایی بود که وقتی در مجلس خواستند برگردانند، مدرّس اعتراض کرد و گفت: «آقا، ما محرّم و صفر می‌خواهیم!» همین تقی‌زاده بعد از اینکه در وهله اول به شمسی برگردانده بودند و عنوان حَمَل و ثور و جوزا به آن داده بودند، گفت: «آقاجان، محرّم و صفر برای اُعمال دینی خودتان باقی باشد؛ ما برای امور سیاسی به اردیبهشت و خرداد برمی‌گردانیم!»^۲

آقاجان من! اگر ما می‌خواهیم مسلمان باشیم باید این طوری اهل حق باشیم! مدرّس در بیست و هفتم رمضان با زبان روزه کشته شد، برای اینکه اهل حق بود!

آقاجان! صحبت از بین بردن زمان وفات مدرّس نیست، اینها اصلاً می‌خواهند عنوان تاریخ را عوض کنند، می‌خواهند رمضان را بردارند، می‌خواهند اصلاً محرّم را نسخ کنند! می‌خواهند به جای ماه‌های اسلامی، همان ژوئیه و فوریه و آگوست و امثال اینها را بیاورند! شما خیال می‌کنید این کارها برایشان خیلی خیلی مهم نیست؟! در سال گذشته: یک هزار و چهارصد و چهارده هجریه قمریه، صدمین سال رحلت آیه الله مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی را

^۱ سوره توبه (۹) آیه ۳۶.

^۲ جهت اطلاع بیشتر بر جریان تبدیل تاریخ قمری به شمسی رجوع شود به امام شناسی، ج ۶،

ص ۱۷۹ - ۱۹۱؛ رساله نوین، ص ۹۹ - ۱۰۹.

گرفتند؛ درحالی که از فوت آن مرحوم یک صد و سه سال می گذشت، نه یک صد سال! آخوند در بیست و هشتم ماه شعبان یک هزار و سیصد و یازده در کربلا فوت کرد؛ صدمین سالش، بیست و هشتم شعبان یک هزار و چهارصد و یازده است. اینها نیامدند سالگرد او را یک هزار و چهارصد و یازده بگیرند؛ سه سال رویش انداختند و در یک هزار و چهارصد و چهارده - همین سال گذشته - گرفتند؛ چرا؟ برای اینکه هر صد سال شمسی، صد و سه سال قمری است - به حساب دقیق، درست هر سی و سه سال و خرده ای قمری، یک سال با شمسی تفاوت پیدا می کند - آیا این سالگرد آخوند را از قمری به شمسی انداختن، خلاف اسلام نیست؟!

﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ مُرد؟!

﴿إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ﴾^۱، در قرآن وجود ندارد که این کار کفر است؟! نسیء (یعنی

عقب انداختن) کفر است و این کار را نکنید!

حالا می خواهند سیصدمین سال رحلت مرحوم مجلسی را ده سال رویش بیندازند؛ چون مرحوم مجلسی در یک هزار و صد و ده [فوت کرد]، باید یک هزار و چهارصد و ده - که پنج سال پیش بود - سیصدمین سالش باشد و صحبت بود که بگیرند، ولی یک حرف هایی پیش آمد که منصرف شدند! برای چه منصرف شدند؟ برای اینکه ده سال بعد و به حساب شمسی بگیرند. می فهمید مطلب چیست؟! خُب، بنابراین شما دیگر توقع دارید که وفات امیرالمؤمنین...! وفات امیرالمؤمنین هم چه فرق می کند با مجلسی؟ امیرالمؤمنین هم یک امام بود و حالا چه اشکال دارد انسان در بیست و یکم رمضان نگیرد، هفدهم آذر بگیرد؟! شهادت سیدالشهداء علیه السلام در دهم محرم چیست؟! روی حساب دقیقی که ما حساب کردیم، بیست و پنجم سرطان می شود - حَمَل، ثور، جوزا، سرطان؛ فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر - بیست و پنجم تیر سیدالشهداء از دنیا رفت، خیلی هم بهتر است؛ چون اوّل تابستان است و مردم می بینند که امام حسین علیه السلام در گرما کشته شده است!

سرقَت دین و قرآن و ناموس شیعیان به عنوان تمدن و پیشرفت و فرهنگ ملی

می دانید این کارها برای چیست؟ این کارها روی حساب دقیقی عمل می شود، اینها می آیند و سر ما کلاه می گذارند و ما را خواب می کنند، ناموس را می برند، دین را می برند، قرآن را می برند، همه چیز را می برند؛ به عنوان تمدن، به عنوان پیشرفت، به عنوان فرهنگ، به عنوان زنده کردن زبان. می گویند: «زبان باید زنده بشود!» کدام زبان؟ زبان رستم و افراسیاب؟! زبان زند و اوستا؟! یا زبان قرآن؟ اگر می گویند: زبان افراسیاب و از ملیّت صحبت می کنید، پس دیگر این

^۱ سوره توبه (۹) آیه ۳۷.

مسئله قرآن و اسلام و بسیج و این حرف‌ها چیست؟! آقا جان! اگر صحبت از این طرف است، آن ملیت را ترویج می‌دهید به عنوان مخالفت با اسلام! هرکسی که می‌گوید: مخالفت با عرب و زبان عربی؛ این مخالفت با اسلام است در قالب مخالفت با عرب! زبان عربی باید زبان اولیّه هر مسلمانی باشد؛ چون زبان قرآن و زبان نهج البلاغه است و هر مسلمانی باید با قرآن و نهج البلاغه آشنا باشد.

حالا می‌آیید ویژه‌نامه ستاد بزرگداشت سالگرد شهادت آیه الله شهید... می‌زنید؟! ویژه‌نامه چیست؟! ستاد چه لغتی است؟ ستاد در کدام لغت فارسی اصیل آمده است؟ آیا ستاد غیر از لغت لاتین است که شما استفاده می‌کنید؟! ستاد فلان! آمدید در اینجا و نظیر اینجا لغت لاتین را اضافه کردید، اشکال ندارد؟ زبان‌سازی و ملیت نیست؟ اما لفظ اجتماع و... مغایر ملیت است؟! اگر به جای ویژه‌نامه ستاد، می‌نوشتید: نامه مخصوص مرکز بزرگداشت؛ چه اشکالی داشت؟! اما برای اینکه قرآن را کنار بزنند، می‌گویند: این لفظ را کنار بزن! این لفظ، لفظ اجنبی است، لفظ جمعه اجنبی است، لفظ خصوصیت اجنبی است، لفظ اجتماع، رمضان و محرم و... اجنبی است؛ و ما باید از اجنبی کناره‌گیری کنیم! اینها آجانب‌اند!^۱

پس همان سیاست و همان نقشه کلی که در زمان رضاخان داشت عملی می‌شد، الآن بدون اینکه ما بفهمیم دارد عملی می‌شود؛ چون آن دست‌های عملی‌کننده، دست‌های مرموزی است که می‌آید و ما را به دست خودمان خواب می‌کند و ما هم نمی‌فهمیم و خیال می‌کنیم که فقط تغییر دادن لغت است. و اسفاه!

بخشی از مقاله علی دشتی راجع به فردوسی

تحقیقاً سی و پنج یا سی و شش سال پیش و در همان اوائل انتخابات و آن قضایای انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود که علی دشتی در آن مجله راهنما مقاله‌ای درباره فردوسی آورده بود. من اجمال آن مقاله را در جلد چهارم نور ملکوت قرآن که در بیان عربیت قرآن و ترویج و ترغیب به زبان عربی است، آورده‌ام؛^۲ و إن شاء الله بعد از چاپ، به دست آقایان خواهد رسید. این علی دشتی در آنجا صاف و روشن می‌گوید:

یک مطلبی است که من می‌خواهم به دانشجویان و بزرگان و اساتید ابلاغ کنم. تا به حال، دائماً به ذهنم می‌گذشت که ابلاغ کنم ولی خودداری می‌کردم؛ ولی الآن دیگر بایستی این را ابلاغ کنم، و آن این است که هرکسی از فردوسی یک تعریفی کرده است، ولی به نظر من یک چیزی رسیده

^۱ جهت اطلاع بیشتر بر لزوم حفظ لغت قرآن رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۴۲.

^۲ نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۴۶ - ۱۵۲.

که از همه آنها لطیف‌تر و دقیق‌تر است؛ و باید بچه‌ها و دانشجویان ما متوجه این جهت بشوند. حمله‌هایی که بر ایران و بر ملیت ما شد، خیلی حمله‌های مختلفی بود؛ حمله اسکندر، حمله مغول... ولی آنها یک حملات نظامی بی‌پایه بود که چند سالی دوام نکرد و از بین رفت. اما حمله عرب! حمله عرب بود که ما را از پا درآورد و به خاک سیاه

نشانند، و چه کرد و چه کرد. چرا؟ برای اینکه حمله عرب توأم با خویِ تفاخرجوی آنهاست ولی در لباس مذهب و دیانت؛ لذا آمد و به عنوان مذهب و دیانت ریشه گرفت به طوری که نتوانستند این را برگردانند. حمله اسکندر از بین رفت، مغول‌ها چند سالی بیشتر نبودند و بلکه خودشان هم برگشتند و مسلمان شدند؛ اما این حمله عرب که توأم با دیانت بود، ماند. یگانه کسی که با این حمله مبارزه کرد، فردوسی است که سی سال زحمت کشید و شاهنامه ساخت و در این شاهنامه گفت: «ای مردم! شما اصل و ریشه دارید، شما ملیت دارید، شما رستم و زال و افراسیاب و کیخسرو و... دارید!» و این خدمتی که فردوسی به ملیت ایران کرد، ابداً کسی نکرد! و همه باید متوجه این مسئله باشند.

می‌دانید علی دشتی کیست؟ من به شما معرفی کنم؟ علی دشتی کسی نیست که من معرفی‌اش کنم، علی دشتی همان کسی است که با علی نقی منزوی، پسر حاج شیخ آغا بزرگ طهرانی، دو نفری کتاب بیست و سه ساله را بر علیه پیغمبر نوشتند، و پیغمبر را در این بیست و سه سال، مسخره و هزل و خائن دانستند! کتاب بیست و سه ساله را علی دشتی و ایشان، دو نفری با هم نوشتند؛ و سند هم بر این جهت هست، سندهای چاپ شده هم هست.^۱ علی دشتی نور چشم انگلستان بود! حالا می‌بینیم که همان حرف علی دشتی، الآن هم هست! فردوسی را بالا ببریم! و این چنین است و آن چنان است!

ملیت ایرانی و عرب و عجم در منطق قرآن معنی ندارد

اگر شما زبان و ملیت قرآن را می‌خواهید، مگر قرآن نمی‌گوید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَاهُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾.^۲ پس ایرانی، عرب، عجم، سفید، سیاه، این حرف‌ها در

^۱ رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۵۱.

^۲ سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۷۵:

«ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و به دستجات و قبایل مختلف منقسم کردیم تا در اثر این اختلاف شناخته شوید؛ تحقیقاً گرامی‌ترین شما نزد خداوند کسی است که تقوایش افزون

منطق قرآن معنا ندارد! چرا شما وقتی به این آیات می‌رسید، شروع می‌کنید به خطابه؛ اما آنجا که می‌رسید، می‌گویید ملیّت و فردوسی و امثال اینها...؟!

رستم کیست؟! زال چیست؟! ملیّت چیست؟! ملیّت در مقابل حکومت قرآن یعنی چه؟ زال و رستم را با علی بن ابی طالب یکی کردن، و بعد او را مقدّم کردن یعنی چه؟! یا بگویید کفر کفر، یا بگویید اسلام اسلام؛ یا زنگی زنگی، یا رومی رومی!

مصاحبه با مجسمه فردوسی و بیگانه دانستن اسلام

حدود دو، سه سال قبل در برنامه نروزی، گویا برنامه‌ای تحت عنوان: مصاحبه با مجسمه‌های طهران، که اگر بخواهیم با مجسمه‌ها صحبت کنیم، چه می‌گویند؟ خبرنگار می‌آید به مجسمه فردوسی سلام می‌کند و می‌خواهد با این مجسمه مصاحبه کند. خبرنگار: بینندگان عزیز، توجه کنید! اکنون می‌خواهیم با حکیم ابوالقاسم فردوسی، سخن‌سرای فلان و فلان مصاحبه‌ای داشته باشیم.

سپس خبرنگار از نردبان بالا رفته و به مجسمه فردوسی سلام کرد، او پاسخ نگفت؛ سپس رو به حضار کرده و گفت: نمی‌دانم چرا جواب سلام مرا نداد؟! سپس رو به فردوسی کرد و گفت: سلام علیکم! دو بار، سه بار، سلام علیکم!

بعد از او پرسید: می‌شود بگویید چرا جواب سلام من را نمی‌دهید؟ فردوسی: سلام یعنی چه؟!

این مُصاحب می‌گوید: پس من چه بگویم؟

فردوسی: درود بر شما! (یا مطلبی قریب به این مضمون)

خبرنگار بعد از قبول دستور فردوسی و عمل به آن، به او خطاب کرد و گفت: من برای مصاحبه به خدمت شما آمده‌ام! و باز دید او پاسخ نمی‌دهد؛ عُلّت را پرسید. فردوسی گفت: مصاحبه یعنی چه؟!

- پس چه بگویم؟

فردوسی گفت: بگویید گفت و شنود.

و هكذا چند مطلب مشابه را مطرح نمود، و او لغات فارسی را به خبرنگار سفارش نمود. در خاتمه پرسید: آیا توصیه‌ای به ملت ایران دارید؟ و آیا باز هم برای مصاحبه به خدمت شما برسم؟

او در پاسخ گفت: سفارش من این است که ملت من به جای اینکه به سراغ من بیایند، به

شاهنامه مراجعه کنند؛ مگر فرهنگ پویا و بی‌نیاز ما چه واژه و لغتی را کم دارد که به بیگانگان مراجعه می‌کنند؟

بیگانگان می‌دانید یعنی چه کسی؟! یعنی اسلام! یعنی قرآن! سلام و مصاحبه و أمثال اینها لغت قرآن است؛ اینجا قرآن شد بیگانه و آن فردوسی می‌گوید: به شاهنامه مراجعه کنید و به بیگانگان مراجعه نکنید!

مبارزه با عرب در لباس لفظ است، اما حقیقتاً مبارزه با اسلام است! عرب چیست؟ عرب، عجم، ترک، هندی، فارسی، پاکستانی، انگلیسی، آمریکایی، هر کس که مسلمان باشد، مسلمان است و ذی‌قیمت! و خیلی جای تعجب است، امروزه که مردم سطح فکرشان بالا آمده است و این عناوین باطل را دور می‌ریزند، چرا این قدر نسبت به این مسائل حساس بی‌اهمیت هستند؟!

توطئه دشمنان اسلام بر عقیم کردن مسلمین

[واضح است و] چرا گفتن ندارد! چون این سیاست همان کسانی است که بعد از این اسلام و این قیام آمدند و همه ما را قتل عام کردند؛ چه قتل عامی؟! به عنوان اقتصاد، به عنوان دلسوزی، به عنوان فلان؛ ای خانم، بیا لوله‌ات را ببند! تا جایی رسیده که بعضی از افراد دانشمند و اهل تحقیق، به عنوان اینکه این کار خدمت به اسلام است، آمده‌اند و این کار را کرده‌اند؛ اما حالا پشیمان‌اند و نمی‌دانند چه کار بکنند!

در آخر ماه صفر که آن رساله حقیر: رساله نکاحیه، کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین، درباره نکوهش [این کار به پایان رسید]، اینها تحقیقاً یک میلیون زن و ششصد هزار مرد را عقیم کرده بودند! عقیم دائمی‌ها! غیر از آنهایی که به طریق دیگر...! حالا شنیده‌ام که نه، آن یک میلیون برای آخر ماه صفر بود، الآن ششصد هزار نفر به زن‌ها اضافه شده؛ یعنی یک میلیون و ششصد هزار زنی را که می‌تواند بار بیاورد و آبستن بشود و قابل بارداری است، عقیم کردند، یعنی کشتند و قتل عام کردند و از بین بردند! به چه عنوانی؟ به عنوان طرح‌ها!

می‌دانید این حرف‌ها از کجا برمی‌خیزد؟ باید آن رساله من را مطالعه کنید تا بفهمید قضیه چیست. اصلاً نخواهید فهمید مگر هنگامی که آن را مطالعه کنید و رموز و خصوصیات آن سیاست را از دویست سال پیش تا به حال، بخوانید تا بفهمید چه بلایی بر سر ما آمده است!

این اسلام و این قیام و این حیات و این امام زمان که ما می‌گوییم، آنها آنجا نشسته‌اند و به ما و فکر ما می‌خندند و می‌گویند: آقا جان! غصه نخور، شما بنشین در خانه‌ات، ما بلایی بر سرت

¹ جهت اطلاع بیشتر بر آراء و افکار فردوسی رجوع شود به نوروز در جاهلیت و اسلام، ص

می‌آوریم که اصلاً نفس از شما بلند نشود؛ نه جوان، نه سرباز، نه بسیجی، نه کمیته‌ای و نه امثال اینها، اصلاً نطفه‌تان را برمی‌داریم، ذاتتان را از بین می‌بریم، نسلتان را از بین می‌بریم! این از این طرف؛ اما آن طرف اسرائیل تقویت می‌شود، جمعیتش زیاد می‌شود و...! خصوصیاتش در آن رساله است و اگر بخواهیم در این موضوع صحبت کنیم، از مسائل خارج می‌شویم.

حالا ای طلبه‌های ما! شما می‌دانید الآن چه موقعیتی دارید؟! شما باید حافظ قرآن باشید، شما باید حافظ سنت پیغمبر باشید، شما باید امام زمان را نگه دارید؛ و کاری کنید که اگر الآن امام زمان بیایند، شما را به عنوان یار و یاور و کمک‌کار بپذیرد. نه اینکه عملی بکنیم که همان عمل رضاخانی باشد، و بعد بر روح رضاخان لعنت بفرستیم! این چه فرقی می‌کند؟

می‌گویند: امروز در میدان زابل، مجسمه رستم را نصب کرده‌اند. این کارها چیست؟ حالا اینکه بنا بر گفته آنها، شصت میلیون تومان خرج یک مجسمه شده، بماند! در میدان زاهدان هم نصب کرده‌اند! آخر، پسر زال بنا بر تاریخشان از ناحیه سیستان بوده است! در خیابان بزرگمهر اصفهان مجسمه بوذرجمهر را نصب کردند! و از این به بعد خواهید دید که مدام مجسمه‌ها نصب می‌شود.^۱

این قرآن است؟! شما که نان ندارید بخورید، شما که دارید زن‌هایتان را عقیم می‌کنید، مردان جوان می‌روند و لوله‌های خودشان را می‌بندند و خودشان را از جوانی و همه چیز می‌اندازند، آن وقت می‌آید چه کار می‌کنید؟ به ملت چه کسی افتخار می‌کنید؟ آیا این نقشه گلاستون نیست؟! آیا این نقشه لُرد کُزُن نیست؟! آیا آن سیاست‌ها نیست؟! فکر می‌کنید که دوباره دارند به چه قسم می‌برند و به کجاها می‌برند؟ به دست خودمان دارند می‌برند، و یک اسلامی بر سر ما آورده‌اند که دارند با همین نام، بنیاد ما را از بین می‌برند!

این آداب، کدام آداب است؟! امسال در شب اول زمستان، شب یلدا، وزارت معارف دستور داده بود که بچه‌ها زودتر تعطیل بشوند تا مراسم شب یلدا بگیرند! شب یلدا چیست؟! هیچ به بچه‌ها گفته‌اید که: شب قدر هم تعطیل کنند؟! شب بیست و سوم ماه رمضان که الآن تعطیل نیست، تعطیل کنند؟ چرا اینها را به آداب دین و به نهج البلاغه دعوت نمی‌کنید؟! چرا به احیاء فلان شب دعوت می‌کنید؟! شب یلدا یعنی چه؟!!

حالا بیایید مهرجانشان را ببینید! مهرجانی که در زمان رضاشاه چون زمینه مساعد نبود، فی‌الجمله رسمیتی هم پیدا نکرد، و در زمان محمد رضا کم‌کم داشتند مهرجان هم درست

^۱ جهت اطلاع بیشتر بر علل پیدایش مجسمه‌ها و عواقب مهلک این جریان رجوع شود به المیزان

فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۲۸۴.

می کردند؛ اما حالا کم کم به مهر جان هم می رسد، مثل عید نوروز که مردم را به اباطیل سرگرم می کنند، در مهر جان شان هم، همین ها خواهد بود؛ یعنی از حقایق می گذرند و به اباطیل می رسند!

عدم بقاء حکم مجتهد میت

آیا به مرجع تقلید گذشته، عنوان عصمت داده اید تا اینکه ابدیت داشته باشد؟ یا در مکتب شیعه هر مجتهدی هر فتوایی داشته باشد، برای خودش محترم است، ولی به مجرد موت از اعتبار ساقط می شود؟ آیا شما در این امور به آیه الله دیگری که مرجع تقلید شماست، مراجعه کردید و پرسیدید نظر شما در آن فتوا چیست؟ یا نه، به همان مسئله اول دارید عمل می کنید؟! این خلاف مکتب است! مکتب امام زمان که این نیست؛ مکتب امام زمان می گوید که علامه حلی، شیخ طوسی و هر کسی به مجرد اینکه از دنیا رفت، اعتبار کلامش ساقط می شود؛ آن بقاء فقط برای عصمت است که رسول خدا فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ»، آن دوازده امام اند که از جهت قدرت و حَقَّائِیت، عدل قرآن هستند.^۱ غیر از آنها کسی عصمت ندارد، پس کلامش نمی تواند حجیت داشته باشد؛ بنابراین انسان حتماً باید به اهل علم آن وقت مراجعه کند و فتوایش را بپرسد.^۲ این حقیقت مکتبی است که انسان باید از آن تبعیت کند؛ اگر خلاف کنیم سرمان کلاه رفته است!

شریعتی: «همانند انقلاب پروتستان باید انقلابی در اسلام بشود!»

آن وقت بعداً می آیند و می گویند یک انقلاب دیگر... همان طوری که دکتر شریعتی گفته بود:

ما تا کی عقب بمانیم؟ و همان طور که در رنسانس فرانسه آمدند و چنین و چنان کردند، و بالأخره با یک انقلابی، مذهب پروتستان را در مقابل کاتولیک ها آوردند، و مسیحی ها را از آن خشکی و جمود راحت کردند؛ ما هم در اسلام باید یک چنین رنسانسی داشته باشیم و کاتولیک را از بین ببریم. این تحجرها، این رمضانها، این محرمها، این عزاداریها، این حسین گفتن ها، اینها همه جمود است؛ یک رنسانسی می کنیم که نه رضانی، نه محرمی، نه فلانی...^۳

^۱ جهت اطلاع بر شرح و تفسیر حدیث ثقلین رجوع شود به /امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۹۵ - ۳۰۳.

^۲ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۲۹۵ - ۳۱۸؛ /امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۱۹.

^۳ رجوع شود به مجموعه آثار دکتر شریعتی، ج ۲۰، ص ۳۲۸؛ ج ۲۶، ص ۳۶۴.

کلام خیلی خوشگل و عامه پسند و قابل فهم جوان‌ها است؛ ولی همه اینها خلاف است!^۱ اگر می‌خواهید ما را به اینجاها سوق بدهید، **(مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي ءَابَائِنَا الْأُولِينَ)**؛^۲ و اگر می‌خواهید ما را به اسلام سوق بدهید، که اسلام چیز دیگری است.

نباید فریب خنده دشمن را خورد

آخر اگر شما می‌خواهید از ملت و از واقعیت ملی خود تبعیت کنید، چرا حرف آن داراب بزرگ را گوش نمی‌کنید که گفت:

آقا جان! دشمن که به شما می‌خندد، عیناً مانند آن برگ سبز درخت حنظل است که طراوت دارد ولی حنظل است و اگر آن را بخوری، تو را می‌کشد؛ خنده دشمن، معاهده دشمن، و راه دادن دشمن به شما این طوری است!^۳

امروز ما باید متوجه باشیم که دشمن از هر طرف دارد به ما حمله می‌کند! ما نباید اصول مسلمة خودمان را از دست بدهیم، آیا ما کان! اگر ما این طور باشیم، شیعه و دنبال امیرالمؤمنین و دارای مکتب هستیم، و ما امام زمانی هستیم و آن حضرت از ما راضی و خشنود است؛ و الا نه!

ترسم نرسی به کعبه، ای اعرابی *** کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است^۴
خب، این صحبت‌ها برای آقایانی بود که بایستی عمامه بگذارند! برای ما که تمام شد؛ ما ریش‌هایمان سفید شد و از بین رفتیم و فاتحه‌مان هم خوانده شده است!
مرحوم حاج هادی ابهری ما - خدا رحمتش کند - وقتی که در مجلس می‌نشست، مجلس گرم بود، آخر مجلس می‌گفت: یک فاتحه هم برای من بخوانید! می‌گفتند: آقا شما که زنده هستید! می‌گفت: نه والله! ما زنده‌ها بیشتر به فاتحه محتاجیم! ما زنده‌ها!
حالا دیگر مسئله خیلی مشکل است که انسان بتواند مسلمان و مؤمن باشد، و تعدی و تجاوز نکند، و شورش و انقلاب نکند، و آرام باشد و وظیفه‌اش را انجام بدهد؛ این مسئله خیلی مهم است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۴۷.

^۲ سوره مؤنون (۲۳) آیه ۲۴.

^۳ روضة الأنوار عباسی، ص ۵۵۳.

^۴ کلیات سعدی، گلستان.

